

معماری و موسیقی



www.FarsiCad.Com

www.ParsianCad.Ir

برای دانلود جدیدترین مقالات معماری ، نقشه های معماری و سازه ، عکس های معماری ، آموزش نرم افزارهای معماری و سه بعدی و هر آنچه که دانشجویان ، سازمان ها و شرکت های معماری و عمران به آن نیاز دارند به [وب سایت پارسیان کد دات آی آر](http://www.ParsianCad.Ir) و [فارسی کد دات کام](http://www.FarsiCad.Com) مراجعه کنید.

معماری موسیقی مجسم :

گوته روزی گفته بود: « یک فیلسوف برجسته، از معماری به مثابهٔ ”موسیقی منجمد“

سخن می گوید. ادعای او باعث شد بسیاری اظهار عدم رضایت کنند. به اعتقاد ما این اندیشه واقعاً زیبا را نمی توان بهتر از نامیدن معماری چونان موسیقی ”خاموش“ بیان کرد».

همانگونه که ما در موسیقی، اجرای نت روان، سیال و متصل (= لگاتو) و یا اجرای مقطع و ناپیوسته نت ها (= استاکاتو) داریم، در بافت موسیقی نیز معماران در صورت ساختمان و نصب بازشوها (=نت ها) با فواصل گوناگون، گاهی همچون هنر گوتیک در جستجوی کاهش آرتیکولاسیون بواسطهٔ تداوم بوده اند و گاهی نیز همچون اکسپرسیونیسم آلمان در آغاز قرن بیستم در جست و جوی پیوستگی و تداوم کامل (= لگاتو).

هر چند در هر طبقه از ساختمان، ما می توانیم با نظاره گری بر پنجره ها و بازشوها و فضاهای خالی / سکوت به ملودی آن گوش فرا دهیم، توأمان هم می توانیم با نگریستن به بدنهٔ ضلع یک ساختمان، دو یا سه طبقه را به شکل یک هارمونی به یک چشم انداز دریافت کنیم. به زبان دیگر، همانگونه که دانش هارمونی ما را به خصیصه های آکوردها و توانایی پیوندشان با یکدیگر، با توجه به ارزش های ساختمانی، ملودیک و وزنی آنها آگاه می سازد، کاوشگر نیز می تواند هارمونی بافت موسیقی را برداشت کند.

ارتباط معماری و موسیقی

همه هنرها به طور عرضی با همدیگر ارتباط دارند، چراکه منشا همه آنها تجلی زیبایی است. این زیبایی در معماری و مجسمه سازی به شکل نسبت های طول و عرض و ارتفاع اتفاق می افتد. در یک چهره، تناسبات هستند که زیبایی می آفرینند. گاهی هم تناسبات رنگ ها باعث ایجاد زیبایی می شوند که در آنجا هم مجموعه فرکانس های نوری، تناسبات دلپذیری را به وجود می آورند. در موسیقی هم نسبت های صوتی به زیبایی منجر می شوند؛ نسبت هایی که به تناسب می رسند. تناسب گاهی در وجه دیداری است و گاهی در وجه شنیداری. در مورد بویایی و بساوایی هم چیزهایی ذکر می شود، بنابراین همه هنرها یک وجه دارند و آن وجهی است که با هندسه دل ما از قبل طراحی شده است.

ما روی یک پاره خط به طول یک، تنها یک نقطه را پیدا می کنیم نه موجزترین نسبت را به ما بدهد. در همه هنرها ایجاز، یکی از شروط است. در نقطه ای که ما پیدا می کنیم، نسبت کل پاره خط به بخش بزرگ، برابر است با نسبت بخش بزرگ به بخش کوچک و این نسبت، عدد فی را به ما می دهد که اصطلاحاً به آن نسبت الهی گفته می شود، یعنی اینکه ما با این قاعده توحیدی مواجه هستیم که هر چیزی از یک یعنی وجه حقیقی عالم و وحدت حقیقی عالم نشات بگیرد، برای ما زیباست. بعد از عدد یک عددهای دو و سه هستند. تمام گام های موسیقی از این دو عدد حاصل می شوند. وقتی که وارد مبحث ریتم می شویم، با دوضربی یا سه ضربی مواجه هستیم. اصلاً ریتمی از این قاعده خارج نیست. وقتی ریتم ترکیبی می شود، حاصل ضرب عددهای دو و سه است و موقعی که ریتم مختلط می شود، حاصل جمع این دو عدد است (البته با ترتیب های متنوع و مختلف). وقتی ما از یک که نقطه توحیدی عالم است به سمت کثرت حرکت می کنیم، ابتدا با دو و سه مواجه هستیم. در معماری هم با فرکانس های نوری که طول و عرض و ارتفاع را تعریف می کنند، سروکار داریم و موقعی که این سه به موجزترین شکل واقع شود، شما احساس زیبایی می کنید و این تناسبات در اکثر آثار بزرگ معماری وجود دارد. جالب اینکه این تناسبات در بدن انسان، آناتومی پرندگان و درختان و همه جای طبیعت به همان نسبت الهی وجود دارد. به قول حافظ:

“یک قصه بیش نیست غم عشق و این عجب

کز هر زبان که می شنوم نامکرر است”

الهامات موسیقایی

مولانا می فرماید: سایه دیوار و سقف هر مکان / سایه اندیشه معمار دان . نسبت در ساختمان به دو گونه اتفاق می افتد؛ گاهی ما نمای ساختمان را می بینیم و گاهی ما در داخل ساختمان واقع می شویم و حس داخلی ساختمان را درک می کنیم که به آن حس محیطی گفته می شود. معماری، ایجاد فضای مادی و معنوی می کند، ولی موسیقی فقط فضای معنوی ایجاد می کند. به عبارت دیگر موسیقی، معماری زمان است و معماری، موسیقی مکان. بر همین اساس از بناهای ایرانی می توان به مسجد شیخ لطف الله اشاره کرد. اکثر افراد صاحب نظر در باب معماری هم اذعان کرده اند که تناسبات، رنگ و نور در این مسجد، انسان را مسحور می کند.

همانگونه که ما می توانیم با شنیدن قسمت پایانی « بهار جاودانه » از جاده ابریشم ۱، اثر نیارو، اهندساز ژاپنی، صدای

بلورین آب زلال و روان، روی سنگریزه های غرغز کننده، که پرتوهای زرین خورشید پس از عبور از لابه لای درختان جنگل

کاملاً در آن نفوذ کرده اند را تجسم کنیم با نگرستن بر ساختمان های بافت عرفانی - سنتی نیز می توانیم آهنگ های

ماورایی آن را نیز زمزمه کنیم و به جهان فراسوی میل کنیم.

از معماری تا موسیقی

واقعیت این است که آنچه یک شنونده موسیقی - شنونده ای که بر حسب اتفاق خود موسیقیدان نیست! - از موسیقی

دریافت می کند، در واقع بیشتر احساسی است تا عقلی؛ در این بین البته اگر این شنونده باز هم بر حسب اتفاق معمار هم

باشد تاثیر تعاملی و تقابلی که وی می تواند از آنچه که آنرا « سازماندهی نوا در سرزمین ایران » می نامند، دریافت کند، در

بهترین شرایط ممکن این معمار غیر موسیقیدان را، به تناسب آگاهی های نیم بند موسیقاییش، نزدیک تر به احساس

آفریننده آن قطعه موسیقی که او می شنود، خواهد کرد! خوب البته نمی توان انتظار داشت همه معمار ها موسیقیدان هم

باشند ولی انتظار اینکه در یک قرن میان گستره یک خالق معماری یک شنونده خوب موسیقی هم باشد دور از ذهن نیست.

شعر در معماری

شعرا در تمامی ادوار زیباترین و پرمایه ترین احساسات انسانی را در قالب کلام موزون و آهنگین خویش انعکاس می دادند و

از سرچشمه غنی معارف بشری برای خلق موسیقی مکتوب سود جسته و گفتگویی بی زمان را در سناریوی تاریخ رقم زده

اند. شعر واقعیت را به تجرید می کشد و معماری از تجربدها به سمت واقعیت حرکت می کند و یک احساس متعالی را از

پس خطوط به یک فضای ملموس مبدل می سازد، همانگونه که افراد گوناگون می توانند برداشت های متفاوتی از شعر

یکسانی داشته باشند

مخاطبان یک اثر معماری هم می توانند احساسات متفاوتی را در یک فضای عینی تجربه کنند؛ در واقع همانگونه که

سراینده ابیات، سعی در به اشتراک گذارندن مفاهیمی با خوانندگان خویش دارد ولی هربار که شعری خوانده می شود در

واقع شعر جدیدی سروده می شود موفقیت معماران هم (اگر موفقیت را عامه پسند بودن یک اثر بدانیم) صرفاً به میزان

پختگی خطوط طراحی وابسته نیست بلکه هر مخاطب معماری بتنهایی شاعر فضایی نو است. قافیه و ردیف در شعر فضا

حرکات موزون خطوطی ست که آهنگ زیستن را زمزمه می کنند. شعرا بارها توانسته اند ایده هایی برای خلق آثاری

ماندگار در اختیار معماران قرار دهند و در مقابل معماری و معماران هم بارها دسمایه های ساعراه ای را فراهم آورده اند که یافتن و برگزیدن آنها در دیوان های بجا مانده آنچنان سهل و ساده نمی نماید. موسیقی را روح زمان و معماری را روح مکان نامیده اند. هارمونی تصویری یا صوتی تضمینی برای لذت زیباشناسی است. معماری معنای مکان است. سکوت را منعکس می کند و بازگشت به فضای آغازین را بشارت می دهد. سکوت وظیفه ی معماری است تا صدای فضا در آن طنین افکند. در نهایت باید گفت اگر بررسی تطبیقی معماری و موسیقی به حد مقایسه حرکت تناوبی در نواختن گوشه های یک ردیف و تبدیل این گوشه ها به یکدیگر در بداهه نوازی نوازنده، با تقسیمات فضایی موجود در معماری ایران، تنزل یابد، باید گفت نتیجه چنین تطبیقی آنچنان که در ذات سطحی خود آنرا فریاد می زند، یک بازی صوری و یک ارتباط از نوع بافتن آسمان و ریسمان به هم است، حال هر چقدر هم بافنده متبحر باشد... فیلیپ گلاس، آهنگساز امریکایی، کسی که آثار و اپراهای فراوان، سمفونی، ترانه، موسیقی فیلم و تئاتر تولید کرده و باعث شده که او به یکی از مهمترین شاغلین موفق موسیقی معاصر تبدیل شود. موسیقی او به سبک مینیمالیسم می باشد، تاکید در تکرار عبارات موزیکال به همراه تغییرات تدریجی و آهسته در صدای ردیف و ریتم.

وی آهنگساز موسیقی فیلم هایی چون *The Hours* و *Dracula* می باشد. از دیگر آثارش میتوان *Enst ei n ont he beach* و *Musi c i n ۱۲ part s* و *Sol o Pi ano* نام برد. فیلیپ گلاس از آهنگسازانی است که تجربه آهنگسازی برای بازگشایی آثار معماری را دارد و چندین بار برای یک اثر معماری موسیقی ساخته است؛ *Danci ssi no* جهت مراسم بازگشایی موزه هنر میلواکی کار سانتیاگو کالاتراوا یکی از این آثار می باشد.

در مصاحبه ای که مجله *Archi tect ur al Recor d* با وی داشت روند نوشتن آهنگ برای معماری و امکان همکاری با معماران به جهت بالا بردن سطح معنا در آینده را بیان کرد که گوشه ای از صحبت هایش در زیر آمده است.

بتون، آهن و فیلیپ گلاس

“همیشه صحبت در باره معماری و موسیقی بوده است برای مثال به تازگی برای دانشجویان معماری و موسیقی در دانشگاه فلوریدا سخنرانی کردم.”

“فلیپ جانسون و فرانک دهری را میشناسم و مدت زیادی در تماس با دبیران معماری بوده ام با اینکه چیزی درباره معماری نمیدانم، واقعا چیزی درباره اش نمیدانم.”

“یک حس هست، ایده ای است که کاری انجام میدهد، ایده ساختار معماری و ساختار موسیقی. در معماری ساختار نمایان است. ساختار و عملکرد که خیلی بهم پیوسته و متصلند، تمام ایده در معماری مدرن میباشد. گمان میکنم این بطور حتم راز موسیقی است که ساختار عملکرد، هرچند که ما میگوییم ساختار و محتوی خیلی مشابه و همانند میباشد. محتوی مملو از احساسات و ساختار موسیقی خیلی بهم نزدیکند. بنابراین همیشه نوعی ارتباط عجیب بین معماری و موسیقی از ابتدا وجود داشته.”

“من به ساختمان نگاه نمیکنم. حتی یک نگاهم بهش نمی اندازم. به این دلیل که من واقعا برای یک ساختمان خاص موسیقی نمیسازم. این ایده است نه ساختمان واقعی که نتیجه شده آن است. این ایده است که فضای معماری و موسیقی، به نوعی همدیگر را تکمیل میکنند.”

“زمانیکه از من خواسته میشود چنین کاری انجام بدهم غافلگیر نمیشوم، زیرا که سالهاست که با آن روبرو شده ام. من احساس و نظری دارم، سعی نمیکنم برای فضا موسیقی بسازم؛ این کار تقریبا غیرممکن است. ترجیحا خارج از یک احساس خویشاوندی با معمار موسیقی میسازم، به زبان مشترک و روشی واقعی یا که با استراتژی مشابه و تقریبا با زبان متفاوت کار میکنیم؛ فکر میکنم روش بهتری برای ارائه دانش خواهد بود.”

“زمانیکه با یک فیلمساز کار میکنم، به اصول و مواد بصیرت نگاه میکنم. موسیقی ساختار فیلم را جز به جز بیان میکند. ما نمیتوانیم بگوییم که موسیقی ساختار ساختمان را جز به جز بیان میکند. آمیزش با معماری با اینکه خیلی باشکوه و غنی است ولی خیلی تنگاتنگ نمیباشد.”

“در خواست ساختن اهنگ برای موزه هنر میلواکی تلفنی انجام شد و من هم قبول کردم. هیچ عکس و ترسیمی از آن ندیدم. خیلی ساده، آنها چیزی برایم نفرستادند. این مورد اغلب اتفاق میافتد. قطعه ای برای موزه آلمان ساختم که هرگز ندیده بودمش تا زمانیکه به آنجا رفتم. من برای افتتاح موزه جدید در کلمبوس اوهایو، مرکز وکسنر طراحی شده توسط پیتر آیزنمن موسیقی ساختم. هیچ کسی برای من نقشه های آنجا را نفرستاد.”

“من با ریچارد سرا نار میدنم. ما اناسی را باهم ساحه بودیم جاییده موسیقی و نصا مناسب همدیگر بودند، این یک پروژه خاص بود.”

“مشکل اینجاست زمانیکه آنها به آهنگساز فکر میکنند که کار تمام شده. فقط در زمانهایی که هنرمند در مراحل آغاز طراحی بوده است من قادر به همکاری بوده ام مانند آنچه با ریچارد سرا انجام داده ام. حالا من در این موقعیت مسخره هستم، جایی با فرانک گهری. من فرانک را بخوبی میشناسم و تمایلی نسبت به طراحی سالن اپرا، من قصد دارم در این سالن که او ساخته، کاری اجرا کنم. من از ۲۰ سال پیش او را میشناسم، این خیلی جالب توجه خواهد بود، ما میتونیم راجع به آن صحبت کنیم. موضوع آزار دهنده این است که همکاری واقعی از زمانی آغاز شده است که آنها به آهنگساز فکر کرده اند و این خیلی دیر است.”

معماری و موسیقی در هنرهای ایرانی: یک مقاسیه تطبیقی

ارتباط هنرهای معماری و موسیقی در بحث هنر سنتی یکی از مفاهیمی است که می توان رد پای آن را در هنرهای دیگر به واسطه‌ی تشخیص عناصر سازنده‌ی آنها دنبال نمود. یکی از حلقه‌های اتصال، هنر نگارگری است که ظرایف آن با دو هنر معماری و موسیقی قابل تطبیق است.

لذا می توان جهت بررسی معادل‌های هنرهای سنتی، حلقه‌های اتصال هنرهای معماری و موسیقی را در دیگر هنرهای وابسته با بنیاد سنتی جست و جو کرد .

چه رابطه‌ای بین فضای فیزیکی معماری و فضای غیرفیزیکی موسیقی وجود دارد؟ معماری موسیقایی چیست؟ موسیقی‌ای که به معماری می‌گراید کدام است؟ این سوالات، نمونه‌های بسیار ناچیزی از سوالاتی است که در این مقوله پیش می‌آید و تا زمانی که موسیقی نواخته و معماری بنا شود این سوال‌ها و دغدغه‌ها ادامه دارند.

در این زمینه کوشش‌هایی انجام شده است، منابعی تالیف و طرح‌هایی نیز ترسیم شده‌اند که به‌عنوان مثال می‌توان به نظرات «منصور فلامکی» در کتاب معماری و موسیقی و همچنین سخنرانی «حسام‌الدین سراج» اشاره کرد. روش کار به‌گونه‌ای است که ملودی‌های خاصی به یک معماری نسبت داده و سعی می‌شود که با استفاده از یک تم معین، به‌طرح یک معماری مشخص پرداخته شود.

این بررسی، به دنبال پیروی کردن معماری از یک نوع موسیقی خاص و سدل دیری ید حجم بر اساس یک صوت نیست.

در این مجال سعی شده است که با استفاده از تعاریف بنیادین هنرها رابطه‌ی موسیقی و معماری در هنرهای اصیل ایرانی به‌طور مختصر بررسی شود. موسیقی‌دان می‌نوازد، معمار بنا می‌کند، بازیگر فضای مورد نظر خود را شکل می‌دهد و نقاش دنیای چند بعدی خود را در قالب دو بعد به نمایش می‌گذارد، زبان بیان متفاوت است ولی می‌توان تمام آنها را در یک قالب جمع‌آوری کرد، قالبی که حد و مرز آن مشخص نیست. در حقیقت در هر هنر اصیلی، هنرمند هنر خود را وسیله و ابزاری می‌یابد برای بیان درونیات خویش که این درونیات چیزی نیست مگر دست یازیدن به جهانی و عالمی ورای این مکان و زمان...

هنر اصیل

عمل هنر اصیل، رهایی دانش از قیدها و اراده، ترک نفس و منافع مادی آن و ارتقا به مرتبه‌ی شهود حقیقت است. مقصد علم، جهان است با اجزای آن و مقصد هنر، جزء و فردی است که جهانی در او نهان است. یک اثر هنری هرچه بتواند صورت افلاطونی شیء را بهتر نشان دهد به موفقیت نزدیک‌تر است. به همین جهت غرض از تصویر یک شخص مطابقت محض نیست بلکه غرض آن است که تا حد امکان بعضی از صفات اساسی یا کلی انسان را عرضه بدارد. در مجموع باید گفت که «هنر عبارت است از در قالب اثر آمدن حقیقت».

بشر در طول تاریخ همواره به تلاش‌های گوناگونی دست زده است تا باورها و آرمان‌های انسانی خویش را در قالب اشکال مختلف بیان و به‌دیگران منتقل کند. بی‌تردید تا کنون اهمیت هیچ‌یک از این تلاش‌ها به‌اندازه‌ی هنر در نمایان ساختن جوهر پندار و اندیشه‌ی انسان در طول تاریخ، فرهنگ و تمدن بشر ارزشمند نبوده است. اندیشه‌هایی که با کشیدن، نواختن یا ساختن بیان شده است. «بندتو کروچه» در تعریفی که از هنر به‌عمل می‌آورد اشاره به درون دارد، درونی که معنی خاصی دارد. او می‌گوید: «اعجاز هنر نه در تجسم صورت بلکه در درک و فهم آن است، تجسم امری است فنی که به مهارت و چیره‌دستی مربوط است».

مقام هنر از علم بالاتر است زیرا علم از راه کوشش برای جمع مواد و اشکال احتیاط‌آمیز به‌هدف می‌رسد و هنر از راه شهود و تجلی به‌غرض خویش نایل می‌شود. برای علم، داشتن استعداد کافی است، ولی هنر احتیاج به نبوغ دارد. هنر غم و اندوه

زندگی را تسکین می‌دهد زیرا ما را از امور جزئی و زود ددر به جهان نلی و ابدی می‌نشاند. به‌عنوان «اسپینوزا»، «ذهن هر چه بیشتر منظر جاودانی اشیا را ببیند، به‌همان قدر در ابدیت سهیم است.»

سلسله مراتب هنرها

میزان «شوپنهاور» برای طبقه‌بندی و ترتیب سلسله‌ی هنرها، درجات عینیت یافتن خواست یا اراده است. به این ترتیب که هنرها از معماری و مجسمه‌سازی که هنرهای سه‌بعدی هستند به نقاشی که مانند همه‌ی هنرهای مکانی هنری دوبعدی است و سپس به‌سوی شعر و از همه بالاتر موسیقی که هنری یک بعدی و زمانی است رو به کمال می‌روند.

معماری فرا نماینده‌ی برخی ایده‌های بستر همچون سنگینی، همبستگی، استواری و سختی است. یعنی صفات کلی سنگ در نگارگری و پیکرتراشی تاریخی فراماینده ایده‌ی انسان است، اگر چه سروکار پیکرتراشی در اصل با زیبایی و لطافت است و سروکار نگارگری بیشتر با فرا نمودن ویژگی و شور... در موسیقی هنرمند برای بیان درونیات خود تنها از بعد زمان بهره می‌جوید، اما والاترین همه‌ی هنرها موسیقی است، «کانت» و «هگل» در بیان مراتب هنرهای زیبا موسیقی را در میان نقاشی و شعر قرار داده و مقام شعر را برتر دانسته‌اند، اما شوپنهاور موسیقی را مافوق تصورات دانسته و آن را عالی‌ترین هنر انسانی شمرده است.

موسیقی

قدرت هنر در بالا بردن ما از این عالم نفسانی بیشتر در موسیقی آشکار است، موسیقی به‌هیچ وجه مانند هنرهای دیگر رونوشت آمال و تصورات و حقیقت اشیا نیست، بلکه نشان‌دهنده‌ی خود اراده یا خواست است. موسیقی آن حرکت و کوشش و سرگردانی ابدی اراده را نشان می‌دهد که بالاخره به‌سوی خود برمی‌گردد و کوشش را از سر می‌گیرد. به‌همین جهت اثر موسیقی از هنرهای دیگر نافذتر و قوی‌تر است، زیرا هنرهای دیگر با سایه‌ی اشیا سروکار دارند و موسیقی با خود آنها. فرق دیگر موسیقی با هنرهای دیگر در این است که موسیقی مستقیماً - نه از راه تصورات - بر احساسات ما اثر می‌کند. انسان با گوش فرا دادن به موسیقی از آن حقیقت نهفته در زیر پندارها کشف مستقیمی می‌کند، اگر چه نه به‌صورت مفهومی، و این حقیقت را که به‌صورت هنری پدیدار شده به‌صورت عینی و بی‌تعلق درونیافت می‌کند، نه‌همچون کسی که اسیر چنگال جباریت خواست است. افزون بر این اگر می‌توانستیم همه‌ی آنچه را که موسیقی بدون مفاهیم بیان می‌کند به‌درستی با مفاهیم بیان کنیم، به فلسفه‌ی راستین می‌رسیدیم، او با چیزی سخن می‌گوید که از ذهن لطیف‌تر است.

شوپنهاور موسیقی محض یا مطلق را بربر از موسیقی برنامه‌ای یا توصیفی می‌داند، مانند موسیقی برنامه‌ریزی شده یا

تقلیدگر که صداها را طبیعی را تقلید می‌کند یا «نقاشی در صدا» و همچنین اپرا. طبق نظر شوپنهاور، موسیقی عالی‌ترین نوع هنری بوده و نیازی به حمایت اشکال دیگر هنری ندارد. به نظر او وقتی موسیقی به کلمات خیلی نزدیک شده و در پی شکل گرفتن بر اساس حوادث باشد، این یعنی که مترصد استفاده از زبانی است که به خودش تعلق ندارد.

معماری

معماری به‌طور کلی فضایی سه‌بعدی است که ما در آن زندگی می‌کنیم. برآمدگی‌ها و تورفتگی‌ها، هم در موسیقی و هم در حوزه‌ی هنرهای بصری، اهمیت دارند. برخورد درست با نسبت‌ها در اینجا ضرورت دارد. در هنر معماری، هنرمند معمار برای بیان یافته‌هایش خود را به‌طور هم‌زمان نیازمند به چهار بعد طول، عرض، ارتفاع و زمان می‌یابد. معماری ترکیبی است از علم، هنر و تجربه که در رشته‌هایی نظیر ساختمان قدمتی چند هزار ساله دارد. معماری یعنی آرایه‌ی توصیفی فنی از یک سیستم که نشان‌دهنده‌ی ساختار اجزا آن، ارتباط بین آنها و اصول و قواعد حاکم بر طراحی و تکامل آنها در گذر زمان باشد.

بهترین معماری باید نه با تزئین، بلکه با نسبت‌ها و حجم‌های سازنده سروکار داشته باشد. «هایدگر» برای تجسم بخشیدن به تصورات خود از هنر به‌مثالی منبعث از معماری متوسل می‌شود، او معماری را در کنار نقاشی، مجسمه‌سازی و موسیقی نشانده و به‌صراحت از آن تحت‌عنوان یکی از هنرهای «ذاتاً شاعرانه» نام می‌برد. معماری یک هنر بصری است، در حوزه‌ی بصری اجزای سازنده‌ای وجود دارد که مرتبط با آن چیزی است که ما حوزه‌ی عقلانی‌اش می‌خوانیم و در عین حال بخشی از موسیقی نیز به حساب می‌آید.

مفاهیم و زبان مشترک معماری و موسیقی اصیل ایرانی

وقتی سخن از مشترکات معماری و موسیقی به‌میان می‌آید، ابتدایی‌ترین پرسش به ماهیت وجودی این دو هنر باز می‌گردد که یکی ذاتاً ملموس و عینی و دیگری تجریدی و ذهنی است.

به‌کارگیری ابزارهای تحلیلی در پاسخ‌گویی به این پرسش که معماری و موسیقی، چگونه با یکدیگر ارتباط دارند و مشترکات و مفترقات آنها چیست ما را به مسیری رهنمون می‌شود که طی آن خواهیم دید آفرینش معماری از همان خاستگاهی

برمی‌خیزد و از همان دره‌هایی عبور می‌سند و بلا حره، به همان سرمنزل‌هایی می‌رسد نه اثرینش موسیقی نیز مقید به آنهاست. شاید به همین دلیل «گوته» معتقد است که «معماری یعنی موسیقی منجمد شده».

زمان از مفاهیم مهم در معماری و موسیقی است، مفهوم زمان در موسیقی بسیار خوب درک می‌شود، و حرکت، وزن و «گذشت زمان» با آفرینش زمان و مکان ارتباط دارد. این مفهوم از زمان در هنرهای ایرانی موجب می‌شود که وزن، مفهومی دورانی بیابد و تکرار الگوهای وزنی، تجلی‌بخش مجرد این تفکر باشد که در آثار نگارگری به وسیله‌ی اسلیمی‌ها، طرح‌های هندسی، روانی و سیالیت و دَوْران موجود، در معماری با تکرار و توالی اجزای یک اثر و در موسیقی با ادوار ایقاعی به تکامل می‌رسد.

هنرها هر یک با ابزارهای خاص خود به اشکال متفاوت ظاهر می‌شوند و هر کدام به طریقی از قوه‌ی احساس انسان استفاده می‌کنند، یکی از بینایی و دیگری شنوایی و آن یکی از هر دو. موسیقی به شیوه‌ی نقاشی، تصویرهای چشمی یا دیداری از دنیای خارج فراهم نمی‌آورد، بلکه تصویرهای صوتی می‌آفریند که تقلیدی از آواز پرندگان و یا صدای باد و باران است، ولی این جنبه‌ی ظاهری هنر موسیقی به شمار می‌آید. موسیقی در شیوه‌ی بیان تفاوت اساسی با هنرهای دیگر دارد ولی از لحاظ ماهیت بنیادی در قالب هنر قرار گرفته است و واکنشی است که درون آدمی در برابر دنیای خارج از خود بروز می‌دهد. یکی از ویژگی‌های اساسی موسیقی معنویت و بی‌واسطگی آن است. شوپنهاور در این مورد چنین عقیده دارد که موسیقی به هیچ وجه مانند هنرهای دیگر رونوشت آمال و تصورات و یا حقیقت اشیا نیست بلکه نسخه خود اراده است، ولی در معماری پیام ذهنی هنرمند باید در قالب واسطه‌ای به نام ساختمان به دیگران انتقال یابد و یا در نقاشی آرمان‌های ذهنی هنرمند توسط اشکال و خطوط و رنگ‌های قابل رویت همگان بیان می‌شود. شاید بتوان از تحلیل گفته‌ی شوپنهاور در مورد موسیقی به کلامی جامع‌تر دست یافت و آن این که همه‌ی هنرها در نهایت راهی به سوی انتزاع و تجرید می‌گشاید. با این تعریف به راحتی می‌توان به مشابهت‌های زیادی بین هنرها به ویژه هنر موسیقی و معماری نایل آمد، زیرا در آفرینش معماری تخیل هنری و صورت‌های ذهنی هنرمند توسط ابهام که از کاربرد نمادهایی از فرم‌های عینی در ساختمان بنا حاصل می‌شود، خود را به مرز تجربه و انتزاع، جایی که موسیقی در آن جایگاهی رفیع دارد، می‌رساند.

هنر نگارگری

برای رسیدن به مفهوم پیوند بین هنر موسیقی و هنر معماری از یف واسطه‌ی هنری اسفاده خواهیم کرد و نقاشی

(نگارگری) با توجه به ملموس بودنش، عنصر واسطه‌ی ما در این برخورد و شناسایی خواهد بود. زمینه‌ی فکری و فلسفی نگارگری حقیقتی است شهودی و مجرد از دنیای کثرات که حاصل آفرینش هنری چنین دیدگاهی، فضایی است آکنده از رمز و تمثیل، نشات گرفته از عالم ملکوت. نمایش این عالم درآینه‌ی نگارگری، تصویر خیال‌انگیز طبیعتی است که بی‌نهایت را با نمادهای خاص خود به تصویر می‌کشد. بی‌نهایتی که ریشه در حقایق ثابت و سنت‌های اصیل دارد. این دنیای رنگ‌ها که هنرمند به آن وارد خواهد شد با دنیای رنگین درون هنرمند ارتباط پیدا خواهد کرد.

در درون خود بی‌فزا درد را / تا ببینی سرخ و سبز و زرد را

کی ببینی سبز و سرخ و بور را / تا نبینی پیش از این سه، نور را

لیک چون در رنگ گم شد هوش تو / شد نور آن رنگ‌ها روپوش تو

نیست دیده رنگ بی‌نور برون / همچنین رنگ خیال اندرون

این برون از آفتاب و از سهاست / وان برون از عکس انوار اله ست

هنگامی که روابط مادی و علی میان پدیدارها به وسیله‌ی تفسیرهای مبتنی بر ماده و علت‌های صوری میسر نشود و از چهارچوب آن فراتر رفته باشد، باید به سراغ روابط و پیوندهایی که در زمینه‌ی بینش‌ها و تجلیات ذهنی در آن موارد وجود دارد رفت، که آنها نیز (یعنی آن تجلیات درونی) خود واقعیت‌ها و پدیدارهایی هستند که موجودند ولی هستی آنها از نوع دیگری است.

بدین ترتیب، با توجه به ریزه‌کاری‌ها و اسراری که در این نقاشی‌ها به کار رفته است، به‌طور روشن‌تری آنچه تا کنون در هنر ایرانی مورد بررسی قرار دادیم، با دنیایی که در حدفاصل جهان محسوس و جهان معقول قرار دارد آشنا می‌شویم و به رموز پاره‌ای از نمادها و نگاره‌های ایرانی پی می‌بریم. در اینجا پیوستگی خلاقیت هنری با تصویری که شخصیت درونی هنرمند از مجموعه‌ی جهان در بر دارد به‌طرز روشنی جلوه‌گری می‌کند، زیرا هر اثر هنری اصیلی بیش از هرچیز خویشتن خویش آفریننده‌ی اثر را متجلی می‌نماید و همین شخصیت درونی است که جهان پنهانی و فردی هرکس را در نهاد وی لحظه‌به‌لحظه باز می‌آفریند... جهانی که یا نمودی از روشنایی‌های بهشت‌آسا و یا تیرگی‌های دوزخی خواهد بود. در هنر

نگارگری رنگ‌ها همگی مسطح‌اند و دلا ندارد در از هر چیزی نه او را وادار به تصویر بردن سطحی این دنیا نماید ترمز

می‌جوید و در پی ایجاد حالات و فضاهایی غیرطبیعی و نمادین بر می‌آید.

وجوه اشتراک هنر نگارگری با دو هنر معماری و موسیقی

در هنر نگارگری، نگارگر برای بیان تجلیات از دو بعد طول و عرض بهره می‌جوید. هنر معماری چهار بعد طول و عرض و ارتفاع و زمان را به خدمت گرفته و موسیقی یک بعد زمان را...

درفرآیند مقایسه‌ای معماری با موسیقی دو نوع برخورد شکلی یا ظاهری و محتوایی دیده می‌شود، فرآیند شکلی آنچه که به صورت قراردادهای و قوانین فیزیکی وضع شده است صورت را می‌سازد و محتوا شامل عواملی همچون نگرش محیطی، نگرش حسی و همچنین زمینه‌هایی که خالق اثر در آن پرورش یافته است می‌شود. پیشینه‌ی تاریخی و ضمیر ناخودآگاه و نوعی گذار از صورت به دورن در ارتباط معماری با موسیقی تجلی می‌یابد، در این گذار، هنر نگارگری با به خدمت گرفتن دو بعد طول و عرض در میانه‌ی گذر قرار دارد.

همان‌طور که در این مجال گفته شد، نگارگر در هنر نگارگری در پی ایجاد حالات و فضاهایی غیرطبیعی و نمادین بر می‌آید، موسیقی نیز هنری است با زبانی کاملاً نمادین در خدمت هنرمند. لذا هر دو هنر با زبانی نمادین سخن می‌گویند که در هر کدام می‌توان به مدد دیگری شتافت، این ارتباط دوسویه است و می‌توان گفت هر دو هنر قادر به یاری رساندن به دیگری هستند. برای رسیدن به بیان محسوس‌تری برای وجوه اشتراک این سه هنر می‌توان از ریتم به عنوان یکی از عناصر مشترک در هر سه هنر بهره جست.

ریتم

همان‌طور که اشاره شد، یکی از عناصر اشتراک این سه هنر ریتم است. ریتم پدیده‌ی پیچیده‌ای است که در تمام آثار هنری جریان دارد، تابعی از زمان که در نمودهای گوناگون بصری-صوتی همانند اسم معنی در دستور زبان است. ریتم پدیده‌ای است که به خودی خود وجود ندارد و حیاتش تابع موجودیت دیگری است.

ریتم در موسیقی

وجود ریتم در موسیقی از مفاهیم بنیادی است و به عنصر زمان وابسته است. یک اثر موسیقی را بیشتر می‌توان از ریتم آن شناخت تا از نت‌هایش. موسیقی‌دانان متفقاً برآنند که ریتم عنصر لاینفک موسیقی است و به آن حرکت می‌بخشد و جزء مهمی از یک اثر موسیقی را تشکیل می‌دهد و بر احساس و درک ما اثر می‌گذارد. مثلاً مارش به خاطر ریتم کوبنده‌اش هیجان‌انگیز است و لالایی با ریتم آرام و لطیف خود به انسان احساس آرامش می‌دهد. اصولاً ریتم از یک حرکت فطری تابعیت می‌کند.

ریتم را در یک تعریف کلی، می‌توان احساس حرکت در موسیقی دانست که تأکیدی قابل ملاحظه بر نظم، نظمی تکراری و دورانی دارد و نیز اختلاف قوت و ضعف ضرب‌ها از آن درک می‌شود. دو عامل مزبور (نظم و اختلاف) در بسیاری از پدیده‌های طبیعی، مانند تنفس (دوره‌ی منظم «دم و بازدم» و اختلاف میان آن‌دو)، ضربان قلب (انقباض و انبساط آن)، حرکت آب دریا (جزر و مد) و دوره‌های چندزمانه مانند دوره‌ی شبانه‌روز، گردش سال و ... دیده می‌شود. نتیجه‌گیری ...

در هنرهای بصری، معماری، مجسمه‌سازی و نقاشی، ریتم از تسلسل هم‌آهنگ و منظم سایه‌ها، نور، رنگ‌های ملایم، خطوط صاف و منحنی خود را نشان می‌دهد. این هنرها بی‌حرکت و ساکن‌اند و از راه دیده درک می‌شوند و می‌توان گفت که ریتم در آنها بصری و ایستا است. در هنرهای بصری نیز ریتم جزء لاینفک پیام است و بین آنها همان رابطه‌ای وجود دارد که در بخش‌های کوتاه و تکیه‌های هنرهای بیانی، رقص، شعر و موسیقی مشاهده می‌شود. در واقع هرگاه از سنگ‌ها، رنگ‌ها و خطوط، یک اثر نقاشی، مجسمه‌سازی یا معماری خلق شود، همیشه از یک قانون موزون پرده بر می‌دارد که به نظر می‌رسد موسیقی ساکتی را نه از راه گوش بلکه از طریق چشم می‌نوازد.

همان‌طور که مشاهده می‌شود هر سه هنر و به‌طور کلی همه‌ی هنرهای اصیل در ماهیت همگی یکی هستند، لذا در همه‌ی هنرها تفاوتی از حیث هدف نهایی یافت نمی‌شود. هنرها را به نقاشی و موسیقی و معماری و ... تقسیم نکنیم، این‌ها در عالم تکنیک و کثرت است و باز هم همان گویش است که نامکرر است و متفاوت.

یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب

کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است

- ۱، ماهنامه‌ی فرهنگ و آهنگ، سال دوم - همسویی جهان معماری و موسیقی - غزاله فیلی نژاد - خرداد و تیر ۱۳۸۵
- ۲، نگارگری ایرانی، مجموعه‌ی بخش‌های کنفرانس نگارگری ایران
- ۳، وزیریان، علی - آوینی، محمد - نگاره انتشارات برگ
- ۴، ماسالی، کیاوش - هنر موسیقی در فلسفه‌ی شوپنهاور - فروردین ۱۳۸۵
- ۵، منصور، پرویز - تئوری بنیادی موسیقی - چاپ بیستم ۱۳۸۴
- ۶، ماسالی، کیاوش - فلسفه اسپینوزا، جهان از چشم‌انداز ابدیت - فروردین ۱۳۸۶
- ۷، نوربری - شولتز، کریستیان - مفهوم سکونت به‌سوی معماری تمثیلی - ترجمه محمود امیر یاراحمدی
- ۸، سخنرانی حسام‌الدین سراج در باب پیوند در هنر موسیقی و معماری در جمعی از دانشجویان دانشکده‌ی تربیت دبیر فنی دختران تهران
- ۹، فلامکی، منصور، معماری و موسیقی